

پنجشنبه • ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ • سال دهم • شماره ۱۷۲۸ • ۷

روزنامه		
اندیشه		
نشر از جیب می خورده، بررسی وضعیت نشر کتاب در حوزه اندیشه	صفحه ۸	
غایبان نمایشگاه بیست‌وششم، آنها که نیامدند، آنها که نمی‌توانند بیایند	صفحه ۹	
در کوچه‌های پر سر و صدای پاریس	صفحه ۱۰	

نظرسنجی
بهاءالدین خرمشاهی: ۱۵ از ۲۶

در مجموع از ۲۶ نمایشگاهی که تاکنون برگزار شده است من از بیش از ۱۵ نمایشگاه بازدید کرده‌ام. در این سال‌ها نیز کتاب‌های ارزشمندی که خریدشان سخت یا ناممکن بود از این نمایشگاه تهیه کردم. به عنوان مثال دانشنامه «بریتانیکا» بود که در سال ۲۰۰۶ به چاپ رسید و همچنین لغتنامه ۲۰ جلدی (OED (oxford English dictionary که در سال ۱۹۸۹ چاپ شده بود و همزمان در نمایشگاه نیز عرضه شد و من تهیه کردم. اما سال‌هاست دیگر به نمایشگاه نمی‌روم. به این دلیل که میزان جمعیتی که در نمایشگاه حاضر می‌شوند با مکان برگزاری تناسب و هماهنگی ندارد و به نظر می‌آید مسئولان برای محل برگزاری نمایشگاه کتاب که چنین رویداد فرهنگی مهمی را هر ساله در دل خود جای می‌دهد، به فکر مکان ثابت و شایسته‌ای باشند. در موقعیت فعلی من بیشتر از مکان نمایشگاه گله‌مندم.

■ ■ ■

موسی اکرمی:
 نیکیوی‌ها و کاستی‌ها
به خودی خود برگزاری سالانه نمایشگاه بین‌المللی کتاب در تهران امر خجسته‌ای است و من معمولاً هر سال یک‌ی دو روزم را در آن می‌گذرانم تا با آرزو و امید بسیار گلگشتی شوق‌آمیز داشته باشم در جست‌وجوی گل‌های یگانه احساس و اندیشه که هر سال در بهارن جامه کافداین می‌پوشند و لیکن‌زن‌نشان مشتاقان را به خود

می‌خوانند. نمایشگاه کتاب بازار بزرگی است که گونه‌های گوناگونی از کالای فرهنگی، از آثار کلاسیک ایران و جهان تا کتاب‌های درسی و کمک‌درسی (از پیشادستانی تا دانشگاهی) و آفریده‌های فلسفی و علمی و دینی و هنری در آن عرضه می‌شوند. تماشای لطیف رنگارنگ خریداران با پسندهای گوناگون خودش عالمی دارد. هر گونه بنگرم این نمایشگاه بزرگ مجلای آن بخش از فرهنگ کشور است که به میانجیگری رسانای ویژه، از نشر کافغین تا نشر الکترونیک، به خواستاران عرضه می‌شود، هر چند در چند و چون این فرهنگ و سهم هر بخش فرهنگ‌آفرین کشور و گستره پشتیبانی یا بازدارندگی نهادهای گوناگون حکومتی سخن بسیار است که در جای دیگری باید به آن پرداخت.

این نمایشگاه مجلای بخشی از آفریده‌های فرهنگی جهان نیز هست، هر چند در چند و چون گستره این بخش هم سخن بسیار است. با همه نیکیوی‌هایی که نمایشگاه دارد، نمی‌توان برخی کاستی‌های آن را ندید و بارگو نکرد: اول اینکه به هر حال بخش بین‌المللی نمایشگاه از چنان گستردگی از برخوردار نیست که بیشترین بخش آفریده‌های فرهنگی جهان را به گونه‌ای درخور پوشش دهد. دوم اینکه سهم پارانه‌ای که برای خرید کتاب‌های خارجی به دانش‌جویان و استادان و پژوهشگران گوناگون کشور می‌رسد اندک است، به ویژه در این یکی، دو سال که حمایت غول تورم و گرانی هر گونه کاهش را برابر درآمد قشر کتابخوان بر سر هر بازاری است. سوم اینکه به نظر می‌رسد در توزیع یارانه میان ناشران دولتی و ناشران نادولتی چندان عدالتی رعایت نمی‌شود. چهارم اینکه آشکار است که نهادهای ذی‌ربط حکومتی نگاه‌های ناهم‌پارانه‌ای به برخی از کتاب‌ها و برخی از ناشران دارند، در حالی که آن کتاب‌ها و آن ناشران می‌توانسته‌اند تأثیرهای خوبی در جامعه داشته باشند. پنجم اینکه نهادهای مسوول در برخورد با برخی از ناشران سیاست‌های دوگانه دارند. چپسا ناشرانی که برخی از معیارهای نمایشگاه را رعایت نمی‌کنند برای نمونه تخفیف متعددهنده را اعمال نمی‌کنند؛ یا آثار خودشان را عرضه نمی‌کنند؛ یا آثارشان در چارچوب آثار نمایشگاهی نمی‌گنجد؛ یا کتاب‌هایی را عرضه می‌کنند که بیش از سه سال از چاپشان می‌گذرد. این در حالی است که ممکن است مسوولان نمایشگاه این گونه «خطا»ها را بر ناشران دیگر نبخشند. ششم اینکه به نظر می‌رسد سختگیری‌ها دربار هر یکی از ناشران سال به سال افزایش یافته است. هفتم و در جمع‌بندی، باید گفت که تبعیض در برخورد با ناشران و دادن پروانه چاپ به آنجا انجامیده است که شاهد کاستی در زمینه‌هایی باشیم که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنم:

۱) پدید آمدن مانع بر سر راه فعالیت برخی از ناشران خوب نادولتی یا ناشران آثار ویژه.

۲) منتشرنشدن برخی از آثار که پیش از این منتشر شده و هم‌اینگ در بازار ناپایند. ۳) ندادن پروانه انتشار برای برخی از کتاب‌های مهمی که تالیف یا ترجمه می‌شوند.

۴) انتشار آثاری نه‌چندان مهم که به‌آسانی پروانه انتشار گرفته‌اند و غرفه‌های گوناگون ناشران تازه‌نابسیس را پر کرده‌اند و خرید آنها به خریداران ناشنا با آثار خوب تحمیل می‌شود و به‌این‌سان پسند آنان دچار انحراف می‌شود.

۵) همین‌جا باید گفت که این امر به‌ویژه دربار برخی از کتاب‌های دینی ناب‌خوردار از کیفیت یا صلاح است و چپسا ناشرانی کتاب‌های دینی نه‌چندان خوبی را با شمارگان بالا منتشر کنند و به افراد و مراکز گوناگون برخوردار از بودجه‌های دولتی و عمومی بفروشند و سود خوبی ببرند در حالی که ممکن است این‌گونه آثار درخور آموزش و پرورش دینی نباشد. این همه در حالی است که چه بسایزد کتاب‌های خوبی که شمارگان اندکی دارند و مراکز دولتی، به‌ویژه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بودجه‌ای را برای خرید آنها و یاری‌رسانی به ناشران و پسندندگان یا مترجمان آنها اختصاص نمی‌دهند.

منابع

اندیشه

یادداشت
مقصود فراستخواه: با این «نمایشگاه» قهرم



عکس: امیر چندی، شرق

داشته باشد، نه اینکه به‌واسطه ترجمه یک اندیشه خودش بخواهد تازه آن اندیشه را بشناسد. انگار در اینجا فرآیندها معکوس است!

✎ در مورد مساله آخر که گفتید. امروز در مقابل این ایده می‌گویند اتفاقاً از طریق ترجمه یا حتی تمرین ترجمه یک اثر می‌توان با آن تفکر آشنا شد. حاصل آن هم می‌شود همین آشفته‌بازار ترجمه متون فلسفی و نظری.

بحث من بحث ترجمه و مترجم است. بحث خواننده نیست. هدف از ترجمه چیست؟ مترجم کتاب را برای کسانی ترجمه می‌کند که زبان مبدأ را نمی‌دانند. اگر کسی بلد باشد متنی را به زبان اصلی بخواند نیازی به ترجمه‌اش ندارد. پس شما وقتی ترجمه می‌کنید فرض اول‌تان این است که این اثر را برای کسی ترجمه می‌کنید که زبان نمی‌داند و خودش نمی‌تواند این دنیا و این اندیشه را کشف کند. پس شما که می‌خواهید این دنیا و اندیشه را به کشف دیگری برسانید حداقل شرط اخلاقی این است که خودتان آن دنیا و اندیشه را بشناسید. طبعاً هم هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی این باشد که یک اندیشه را به‌طور کامل می‌شناسد. هیچ ترجمه‌ای هم متن نهایی نیست. ولی وجود ترجمه باعث می‌شود حول‌وحوش آن اندیشه در زبان مقصد بحث درگیر و همین بحث‌ها موجب اصلاح ترجمه‌ها می‌شود. ممکن است من با برداشت یک نفر از متن مخالف باشم. در آن صورت دست به ترجمه مجدد می‌زنم. این کار را تا به حال سه بار کرده‌ام. برداشت من این بود ترجمه‌های موجود، جهانی را که من کشف کردم با‌خوبی بیان نکرده‌اند. بهترین نقد یک ترجمه هم ترجمه مجدد آن است و نه چیز دیگر. بحث من این است کسی که دست به ترجمه می‌زند درباره آن اندیشه باید حرفی برای گفتن داشته باشد. مثال می‌زنم. جمله‌ای از «کلود لوی‌اشتراوس» چیزی حدود ۵۰ سال پیش غلط به فارسی ترجمه شد و مقالات بسیاری هم در مورد همین جمله لویی‌اشتراوس به فارسی منتشر شد در حالی که جمله‌اشتراوس به هیچ عنوان به این معنی نیست.

✎ ترجمه غلط این جمله چه بود؟

اسطوره‌ها انعکاس خویش‌اند.

✎ ترجمه درست آن چیست؟

نمی‌توانم بگویم ترجمه درست آن دقیقاً چه می‌شود، چراکه بنابر ایده «ریکور» در کتاب «درباره ترجمه» واحد ترجمه کلمه نیست، متن است. باید متن آن را ترجمه کنیم تا ببینیم این جمله به چه شکل باید به فارسی ترجمه شود. اما شاید آن را اینگونه ترجمه کرد که اسطوره‌ها یکدیگر را تا بی‌نهایت بازتاب می‌دهند، نه اینکه اسطوره‌ها بازتاب یا انعکاس خویش‌اند.

✎ اگر بر گردیم به ادامه صحبت‌هایمان، با توجه به خیل عظیم کتاب‌هایی که ترجمه شده ولی خواننده و معرفی نشده است – مثلاً کتاب‌هایی که از دریدا، فوکو، دلوژ و متفکران دیگر ترجمه شده – آیا بهتر نیست در مقابل این رکود ناشی از تورم چاپ کتاب در حوزه ترجمه…

ببینید، فوکو در ایران بیش از مجموعه‌های جهان عرب خوانده می‌شود. تیراز کتاب‌های ترجمه شده از فوکو از ترجمه‌های عربی این کتاب‌ها در تمام جهان عرب بیشتر است. **✎ دقیق‌تر بگوییم. در مورد چهره‌هایی که از آنها نام بردم مساله این است که بله، آثار این متفکران ترجمه شده و از جهتی خوب و حتی ضروری است. اما مساله اینجاست که این اندیشه و تفکر تکه‌پاره معرفی می‌شود. به این معنا که مترجمان مختلفی که سراغ چهره‌های مدروز می‌روند – جداز درستی و نادرستی ترجمه‌هایشان – هر کدام برداشتی از اندیشه این متفکران دارند که گاه ممکن است در تضاد با یکدیگر باشد.**

به هر حال این اتفاقی است که همیشه می‌افتد. نباید نسبت به ترجمه دچار توهم شد. ترجمه همیشه یک متن ثانوی است. تنها زمانی متن اصلی می‌شود که تمام نسخه‌های کتاب اصلی از این ریفن باشند و فقط همین یک ترجمه مانده باشد که آن‌وقت می‌شود متن اصلی. در نتیجه همیشه یک متن مجدداً ترجمه می‌شود. ترجمه مجدد، یک قصه بی‌پایان است. همه جا این اتفاق می‌افتد. مهم نیست یک مولف چند مترجم داشته باشد. مهم آن است که سرند انتخاب اتفاق بیفتد و برای چنین چیزی باید یک بازار سالم داشته باشیم. در یک بازار سالم مسلمان به صرفه نیست که پنج نفر فوکو ترجمه کنند. در یک فضای سالم مثلاً دو یا سه نفر به سراغ فوکو می‌روند و در نهایت در این فرایند یک نفرشان باقی می‌ماند، یا سه نفر دیگر با همکاری یکدیگر این کار را می‌کنند. در یک فضای ناسالم است که آدمی که سود درست و حسابی ندارد به خودش اجازه می‌دهد که یک اثر بر اثر غلط منتشر کند.

✎ برویم سراغ آخرین ترجمه در دست‌انتشار شما. یعنی «درباره ترجمه» پل ریکور. می‌توانید مقداری درباره این کتاب و ایده ریکور درباره ترجمه به ما توضیح بدهید.

این کتاب بحثی است درباره ترجمه در واقع کتابی است در حوزه ترجمه‌پژوهی که یکی از رشته‌های علوم انسانی است. برخلاف تصویر رایج، یک ترجمه‌پژوه نیاز ندارد یک کلمه زبان خارجی بلد باشد. ترجمه‌پژوهی رشته‌ای است از رشته‌های علوم انسانی و فلسفه.

✎ چرا ترجمه‌پژوه نیاز ندارد که زبان خارجی بلد باشد؟

زیرا بحث پیرامون شیوه‌های ترجمه نیست، بحث بر سر چرایی ترجمه است. اگر به تاریخ حیات بشر نگاه کنیم انسان در تمام طول حیات‌اش ترجمه کرده است. از لحظه‌ای که یک نفر به نفر دیگر رسید، به یک معنا از لحظه‌ای که «دولت» تشکیل شد حتی در شکل ابتدایی‌اش، مجبور به گفت‌وگو بودند و نیاز به ترجمه داشتند. ترجمه اجتناب‌ناپذیر است. ترجمه یکی از قدیمی‌ترین فعالیت‌های بشری است. حالا بحث این است که آیا ما یک تئوری داریم به نام تئوری ترجمه؟ نه. آیا اساساً می‌توانیم چیزی به نام قانون ترجمه داشته باشیم؟ پاسخ این است که نه. ترجمه در حقیقت به قول جان‌اشائینر «شرط‌بندی مترجم بر سر وجود انسجام در دنیایی است که همه چیزش بماند که وقتی بحث از یک مترجم فلسفی است شرط اول آن است که مترجم به غیر از تسلط بر فنون ترجمه باید بر فلسفه و ادبی‌شناسی که می‌خواهد معرفی کند هم احاطه

گفت‌وگو با «مدیا کاشیگر» درباره ترجمه، کتاب و بازار نشر ترجمه یا شرط بندی بر سر انسجام



۴۰سالگی. من نام می‌برم ولی شما درج نکنید. … آ که یکی از بهترین مترجمان ماست، چرا دیگر کار نمی‌کنند؟ چون زندگی‌اش از این راه می‌گذشت. اثری ترجمه می‌کرد، اما مشخص نبود چه موقع چاپ می‌شود. این ریسکی است که مترجمان نسل من و نسل قبل از من کمتر به آن دست می‌زدند مخصوصاً اگر زندگی و درآمدشان از راه قلم‌زدن باشد. بنابراین طبیعی است که در چنین شرایطی مترجمان باتجربه را کمتر خواهیم دید که پا به عرصه بگذارند. به جای آن فرصت بیشتری برای جوانان باز می‌شود که این البته مزیت خود را دارد چراکه می‌دانی راه برای کار کردن جوان‌ها باز می‌شود. جوان‌هایی که محافظه‌کاری نسل من و نسل قبل و بعد از من را ندارند و در کارشان جسارت بیشتری دیده می‌شود. همه اینها خوب است ولی از طرف دیگر می‌تواند فاجعه هم باشد چراکه با کنار رفتن مترجمان مجرب (به دلایل مادی‌ای که توضیح دادم) عملاً انتقال تجربه قطع می‌شود. در نتیجه با فضایی روبه‌رویم که از مترجمان کار کشته خالی شده، به‌جز آنها که دلشان به حقوق بازنشستگی خوش است و در اوقات فراغت ترجمه می‌کنند، یا دلشان به درآمد دیگری خوش است و نیازی به کسب درآمد از طریق ترجمه کتاب ندارند. باز اسم می‌آورم ولی شما نام نبرید. اینها هستند که می‌توانند هنوز در این بازار دوام بیاورند و تجربه را به شکل نوشتاری منتقل کنند. البته انتقال تجربه ترجمه به این معنا نیست که مترجم جوان نزد مترجم پیشکسوت بنشیند و بپرسد که چه کار کرده‌ای. این انتقال خاطرات است نه انتقال ترجمه انتقال تجربه ترجمه به این معناست که همان‌طور که کار یک مترجم هرچه جلوتر می‌رود، پیشرفت می‌کند، غنی‌تر و بهتر می‌شود و راحل‌های جدید می‌یابد، بتواند آنها را در پرتو آثاری که ترجمه کرده ارائه کند. وقتی این آثار دیگر منتشر نشود ارتباط ضروری بین نسل‌های مختلف مترجمان از بین می‌رود و یک خلأ به وجود می‌آید. بدین‌سان، مترجم جوان امروز باید با اثر کم‌تری روبه‌رو می‌شود که بتواند از آن درس ترجمه بگیرد. کسانی که از ترجمه نسل‌های پیشین ترجمه کردن را آموخته‌اند دیگر کار نمی‌کنند. نسل بنده هم که امکان کار ندارد و نسل فوری بعد از من هم به همین منوال. بنابر این مترجم نسل جدید باید خود به‌تنهایی همه چیز را یاد بگیرد. آن‌گونه تجربه‌ای که نسل من با هر ترجمه جدید از نسل قبل از خود می‌موخت و پیش می‌رفت، نه اینکه برای این نسل وجود نداشته باشد، ولی جاده ناهموارتر است. همواره باید آزمون و خطا کند و جلو برود. باید اضافه کنم اگر چنین وضعی نبود، ما احتمالاً وارد شکوفاترین دوران ترجمه ایران می‌شدیم. باید نمی‌مرد زمانی که من جوان بودم و در ترجمه می‌کردم وقتی واژه یا عبارتی را در هیچ لغتنامه‌ای پیدا نکردیم در هیچ‌جای دیگری هم نمی‌توانستیم بیابیم. باید ماه‌ها و سال‌ها می‌گشتیم بلکه کسی را پیدا کنیم و بپرسیم که فلان عبارت یا واژه به چه معناست. خاطرم هست من یک یا دو سال دنبال معای یک اصطلاح گشتم تا پیرمردی را یافتم که پادش افتاد اوایل قرن بیستم چنین اصطلاحی استفاده می‌شده در حالی که امروزه با وجود اینترنت و شبکه‌های ارتباطی جست‌وجو بی‌اندازه راحت شده است. این یک فرصت است که به دلیل دسترسی آسان به اطلاعات در کنار بیوستگی نسل‌ها – به دلایلی که همه قابل‌اجتناب بوده، محقق نشده است – ما می‌توانستیم وارد شکوفاترین دوران ترجمه ایران شویم، اما نشدیم.

وقتی بحث از یک مترجم فلسفی است شرط اول آن است که مترجم به غیر از تسلط بر فنون ترجمه، باید بر فلسفه و اندیشه‌ای که می‌خواهد معرفی کند هم احاطه داشته باشد، نه اینکه به‌واسطه ترجمه یک اندیشه خودش بخواهد تازه آن اندیشه را بشناسد. انگار در اینجا فرآیندها معکوس است!

✎ اگر ترجمه را شکلی از تمرین و درگیری با تفکر بدانیم، مشخصاً در حوزه نظری و فلسفه، و مقایسه کشورهای غربی و کتب‌ی که در آنجا تالیف و حتی از زبان‌های دیگر به انگلیسی ترجمه می‌شوند، مشاهده می‌کنیم که در آن کشورها درباره این کتاب‌ها بحث‌ها و سیمینارهای زیادی به راه می‌افتد. در دانشگاه‌ها آن کتاب‌ها را زی‌رورو می‌کنند و با آن درگیر می‌شوند. درحالی که چنین اتفاقی در اینجا نمی‌افتد. در نتیجه، بخش عمده‌ای از کتاب‌های ترجمه‌شده – که با توجه به صحبت‌های شما مبنی بر انتقال تجربه می‌تواند پرآشکارا نیز باشد – اساساً خوانده نمی‌شود. البته این مختص ایران نیست. همه جا می‌توانیم این مساله را مشاهده کنیم چراکه برای جالفتادن یک اندیشه، نه زمان لازم است. از نظر پل ریکور، برای اینکه بتوانیم در مورد یک دوران صحبت کنیم باید حداقل ۴۰سال از پایان آن دوران گذشته باشد. دریدا، در زمان وقایع می‌۶۸ حدود ۴۰سال سن داشت و کلی کتاب نوشته بود ولی آن چنان شناخته‌شده نبود. برای اینکه اندیشه‌اش جا بیفتد باید زمان می‌گذشت تا اندیشه‌اش فهمیده‌شود.

✎ خوب در مورد «دریدا» که شما مثال زدید وقتی آثارش به انگلیسی ترجمه و به دنیای انگلیسی‌زبان معرفی می‌شود، همان فرآیند معرفی و درگیری و نقد در مورد کتاب‌هایش اتفاق می‌افتد.

بخشی از دلایل مهم این قضیه برمی‌گردد به بازار آشفته کتاب. مثلاً شما در ایران، از چند استثنا که بگذریم، مترجمی ندارید که مترجم یک مولف خاص باشد. چرا؟ چون امکان استمرار وجود ندارد و به دلیل فقدان استمرار امکان ارتباط فکری بین مترجم و صاحب‌اندیشه کمتر می‌شود. بالاتر از آن، اینجا ما با فاجعه ملی دیگری هم روبه‌رویم. شما در هر کجای جهان بخواهید مترجم خبری شوید، حتی نه مترجم ادبی و نه مترجم فلسفی، صرفاً مترجم خبری، حداقل شرط آن این است که لیسانس زبان مربوطه را داشته باشید. در اینجا فوری پس از پیش‌دانشگاهی، محصل دانشجوی سال اول می‌شود، یعنی به‌جای فراگیری ترجمه فراگیری زبان را شروع می‌کند. حال بماند که وقتی بحث از یک مترجم فلسفی است شرط اول آن است که مترجم به غیر از تسلط بر فنون ترجمه باید بر فلسفه و ادبی‌شناسی که می‌خواهد معرفی کند هم احاطه



نیم‌ا علوی

نگاهی گذرا به ویتترین کتاب‌فروشی‌ها کافی است تا نام تعداد زیادی از مترجمان تازه‌کار را روی جلد کتاب‌ها ببینیم؛ آن هم در وضعیتی که تورم کتاب‌های چاپ‌شده در زمینه فلسفه به رکود کتاب‌خوانی منجر شده است. ترجمه‌های تکه‌پواره که نتیجه‌ای جز معرفی غلط یک متفکر ندارد، آن هم در زمینه‌ای که کوچک‌ترین تنش و درگیری فکری درباره مفاهیم یک دستگاه نظری وجود ندارد. هر چند «مدیا کاشیگر» می‌گوید می‌توانستیم وارد شکوفاترین دوران ترجمه در ایران شویم. وی معتقد است به دلایلی این اتفاق نمی‌افتد. جدا از نبود درگیری‌های لازم پیرامون یک کتاب، به زعم کاشیگر قطع بیوستگی نسل‌های مختلف مترجمان یکی از دلایل آشفتنگی در زمینه ترجمه است. مدیا کاشیگر تحصیلاتش را تا دیپلم در فرانسه گذراند و تحصیلات دانشگاهی‌اش را در اقتصاد و معماری نیمه‌تمام گذاشت. او مقالاتی در زمینه‌های مختلف در فصلنامه‌های «غنون» و «زیباشناخت» نوشته و ترجمه کرده است. به پنهان نمایشگاه کتاب، بحث بر سر فضای حاکم بر چاپ و نشر و دلایل آشفتنگی کتاب‌های ترجمه‌شده انگیزه‌ای شد تا با این مترجم کهنه‌کار گفت‌وگو کنیم.

✎ بگذارید بحث را با بازار آشفته کتاب و فضای حاکم بر نشر ایران شروع کنیم. شما وقتی وارد نمایشگاه کتاب می‌شوید با تعداد زیادی از ناشرانی مواجهید که بخش عمده آنها ناشر کتاب‌هایی مثل «راهنمای جاپی و لاغر شدن»، «چگونه ظرف راقمی که روز خوشبخت شویم» و نظایر آن‌اند. چه دلیلی بر وجود این همه ناشر هست؟ آیا در کشورهای توسعه‌یافته و پیشرفته، مخصوصاً کشورهای غربی که نظام دانشگاهی منظم و مکاتب فکری مشخص دارند، این همه ناشر وجود دارد؟

ما با دو دسته کشور روبه‌رویم. کشورهایی مثل آلمان، فرانسه، آمریکا که در آنها برای چاپ کتاب نیازی به کسب مجوز نشر نیست و در مقابل کشورهایی مثل ایران و ۱۰ناشر را نام ببرید. بیشتر به ذهنتان فشار بیاورید ۲۰ ناشر را نام می‌برید. در واقع در ۹۸۰ناشر عملاً وجود ندارند. باید گفت در گذشته مجوز نشر داشتن یک امتیاز بود، چراکه همه جواز نشر نداشتند. کسی که جواز نشر داشت حق کافذ پیدا می‌کرد و کسی که حق کافذ می‌یافت به دلیل اختلاف‌قیمت با بازار سود زیادی می‌برد. البته قصد توهین ندارم و می‌دانم که این قضیه شامل حال همه ناشران نمی‌شود. ولی حداقل خودم ناشرانی را می‌شناختم که کافذ، فیلم و زنیک را از ارشاد می‌گرفتند و یگراست رواله غار آزاد می‌کردند. کتاب هم چاپ نمی‌کردند و اگر هم کتابی چاپ می‌کردند در حد ۲۰، ۳۰ نسخه چاپ ملخی بود که مترجم و مولف را فریب دهند. بنابراین ممکن است تعدادی از این پنج‌هزار ناشر در ادامه آن سودجویی به دنبال این دست امتیازها و منافع باشند. بحث دوم این است که بازار نشر ما تازه می‌خواهد یک بازار سالم رقابتی شود. البته به قدری مواقع بر سر راه این بازار سالم رقابتی وجود دارد که بعید می‌دانم

در آینده قابل‌تصور نزدیک چنین چیزی محقق شود. در مورد دیگران اطلاعی ندارم ولی کارهای خودم و دوستاتم درگیر فرایند مجوز ارشاد می‌شود. در شرایطی که خیلی طول می‌کشد تا کتابی مجوز بگیرد عملاً در موقعیتی قرار می‌گیریم که درآمد مولف و مترجم کم می‌شود. خوشبختانه با پیشرفت الکترونیک، سرمایه‌نشر نمی‌خواهد ولی بازار نشر می‌خواهد چراکه ناشران قادر به برنامه‌ریزی برای بازار نیستند. ناشر نمی‌داند کتایش چه زمانی مجوز می‌گیرد. در این میان مولف و مترجم یک سال صبر می‌کند و طاقث می‌آورد اما پس از آن به دنبال کاری می‌گردد تا آسپار یک‌های برای زندگی‌اش باشد. بنابراین در چنین وضعیتی وجود پنج‌هزار ناشر در ایران نه نشان رونق بازار نشر، بلکه علامت بیماری این بازار است.

وقتی به اسپانیا نگاه می‌کنید یا به فرانسه، آمریکا، آلمان یا انگلیس، در این کشورها چند غول نشر وجود دارد که تیراژه‌های میلیونی دارند. در ایران چنین چیزی نداریم. قوی‌ترین ناشر بخش خصوصی‌مان – البته این اطلاعات مربوط به سه‌سال پیش است – حداکثر می‌توانست ۱۲۰ عنوان کتاب در سال چاپ کند که رقم مسخرهای است. در وضعیت فعلی تصور نمی‌کنم قوی‌ترین ناشر بخش خصوصی ما بتواند حتی هفت‌ای یک کتاب منتشر کند.

✎ به مولفان و مترجمان اشاره کردید. در کنار وضعیتی که بر فضای کلی ناشران حاکم است ما با مولفان و البته خیل عظیمی از مترجمان جوان مواجهیم، بالاخص در زمینه حوزه‌های نظری و فلسفه. شاید در گذشته مترجم جوان بودن عنوان خوشایندی نداشت چراکه به بی‌تجربگی آن مترجم اشاره می‌کرد. در واقع باید زبان می‌گذشت و آن فرد تجربه می‌کسب می‌کرد و بعد…

من هم زمانی که مترجم جوان بودم. این تفاوت همیشه وجود داشته و دارد. ما

شاهد فرآیندی هستیم که حاصل بحث اولمان است. یک جوان ۲۴ساله، لیسانس و فوق‌لیسانسش را احیاناً در رشته زبان انگلیسی یا رشته‌ای دیگر گرفته و جویای کار است. نیازهای مادی فوری زندگی او، برخلاف یک فرد جاقفاده ۴۰ساله یا بالاتر بسیار

قلیل است. دست‌کم خانواده‌ای دارد که نزد آنها زندگی می‌کند و از او حمایت می‌کنند، برخلاف فرد جاقفاده‌ای که خانواده‌ای دارد که او باید از آنها حمایت کند. بنابراین طبیعی است که در سن جوانی امکان و فرصت برای طبع آزمایی و ماجراجویی بیشتر است تا سن